خارج اصول37

شنبه 9/ 9/ 98

\*اقسام واجب\*

کلام در اشکالاتی بود که بر فرمایش آخوند وارد شده است. اشکال محقّق روحانی گفته شد.

ایشان در ادامه برای توجیه حرف آخوند و رفع تناقض می فرماید:

صاحب کفایه هرگاه می گوید هیئت، منظورش صیغه است؛ و صیغه ی امر، مرکّب از هیئت و مادّه است و هرگاه مادّه و هیئت باهم ملاحظه شوند، بخاطر مادّه معنای لفظ، استقلالی است نه آلی؛ و معنای استقلالی قابلیّت اطلاق و تقیید دارد؛ لذا مرحوم آخوند فرموده: اصالة الاطلاق در هیئت جاری می شود و واجب، حمل بر وجوب نفسی می شود.

[استاد:]اقول:

فرمایش صاحب منتقی، صدر من أهله، وقع فی محلّه؛ لکن ظاهراً ایشان در تبیین مقصود صاحب کفایه، گرفتار خطا شده است؛ ایشان ابتدا مراد صاحب کفایه را با برداشت خود تبیین و سپس نقد کرده است؛ کار ایشان از جهاتی محلّ تأمل و نقد است با توجّه به چند وجه:

وجه اوّل

قبلاً گفتیم: تقسیم واجب به مطلق و مشروط، بلحاظ متعلّق است یعنی بلحاظ وجوب؛ این وجوب است که یا مطلق است یا مشروط؛ نه اینکه ذات متلبّس به مبدأ وجوب(یعنی خود واجب) تقسیم شود به مطلق و مشروط یا نفسی و غیری. لذا این مربوط به هیئت است و ربطی به ماده ندارد.

وجه دوّم

صاحب کفایه در تمام مواردِ بحثِ از هیئت و مادّه، تصریح به هیئت می کند نه به صیغه؛ و بر فرض که در برخی نسخ کفایه بجای صیغه، هیئت بکار رفته باشد، اما مقصود از صیغه، هیئت است نه مادّه مثلاً آنجا که می گوید: «هل تدلّ صیغة الأمر علی الوجوب أو لا؟» در اینجا مشخّص است که منظور از صیغه، هیئت است.

وجه سوّم

لحاظ آلی در حروف و هیئت، از شؤون استعمال است و نقشی در مفهوم و معنای موضوع له و مستعمل فیه حروف و هیئت ندارد؛ بنابراین معنای هیئت امر و حروف، تفاوتی با معانی اسامی ندارد و بعبارة أخری معنای حرف و هیئت، معنای اسمی است لذا قابلیّت اطلاق و تقیید را دارد و این مطلبی است که مرحوم آخوند بارها به آن پرداخته است؛ مثلاً می فرماید:

و قد عرفت بما حقّقناه في معنى الحرف و شبهه أن ما استعمل فيه الحرف عام كالموضوع له و أن خصوصية لحاظه بنحو الآلية و الحالية لغيره من خصوصية الاستعمال كما أن خصوصية لحاظ المعنى بنحو الاستقلال في الاسم كذلك فيكون اللحاظ الآلي كالاستقلالي من خصوصيات الاستعمال لا المستعمل فيه.[[1]](#footnote-1)

استقلالیّت مربوط به اسامی است و آلیّت مربوط به حروف؛ اینها مربوط به استعمال است نه مستعمل فیه و نه معنی و نه موضوع له؛ متکلّم در مقام استعمال اگر بخواهد یک معنای آلی را بفهماند، از حرف استفاده می کند و اگر بخواهد یک معنای استقلالی را بفهماند، از اسم استفاده می کند.

وجه چهارم

صاحب کفایه هیچگاه بین معنای حرفی در باب صیغه ی امر و بین معنای آن در باب مفهوم شرط، قائل به تفصیل نشده است بلکه در تمام موارد، موضوع له معنای حرفی را عام دانسته-چه این معنای حرفی توسّط صیغه ی امر القاء شود و چه توسّط حروف شرط –آری! مدلول صیغه ی امر، طلب است ولی مدلول شرط، تعلیق است؛ طلب و تعلیق هر دو معنای اسمی و قابل اطلاق و تقییدند و هردو از معنای حرفی استفاده می شوند. لذا معنای حرف عبارت است از مفهومی که مدلول حرف یا مدلول هیئت قرار می گیرد و در باب وضع، طبق معنای تجاور(مجاورة) و قرن أکید بین آن معنی و بین هیئت امر یا حروف شرط علقه ایجاد می شود و این علقه باعث می شود که هرگاه هیئت امر یا حروف شرط استعمال شوند، همان معنای کلّی و عام در خارج پدید آید؛ که آلیّت در هر دو مورد(هیئت و حروف)، در طول معنای موضوع له و مستعمل فیه می باشد و جایگاهش حین الاستعمال است و هیچگاه نمی توان چیزی را که در طول و در مرحله ی استعمال لحاظ می شود، در موضوع له یا مستعمل فیه لحاظ کرد، للزوم الخلف و التناقض؛ زیرا مفروض این است که استعمال متأخر از موضوع له و مستعمل فیه است پس اگر جزء موضوع له و مستعمل فیه لحاظ شود، خلف است و همچنین چیزی که متأخّر است، متقدّم نیز می باشد و این تناقض است.

بنابراین فرمایش آخوند طبق مبنای ایشان(که عبارت است از اتّحاد معنای حرفی با معنای اسمی در وضع، موضوع له و مستعمل فیه) واضح است زیرا طبق این مبنا مدلول هیئت امر عبارت است از طلب مطلق با قطع نظر از آلیّت و استقلالیّت؛ و این طلب مطلق، قابل اطلاق و تقیید است؛ و هیچگاه آلیّت، جزء یا شرط معنای طلب قرار نمی گیرد؛ در نتیجه مدلول هیئت امر همچون مدلول حروف، معنای اسمی دارد که در ادبیات با عنوان «حروف المعانی» به آن اشاره شده است یعنی حروفی که معنای اسمی دارند. و بر همین اساس شهید صدر در بحوث در جمع بندی بحث می فرماید:

اما الأصل اللفظي فيقتضي ان يكون الواجب نفسيا، و ذلك تمسكا بالإطلاق في مدلول الهيئة أو المادة، أو بأصالة التطابق بين عالمي الإثبات و الثبوت.[[2]](#footnote-2)

اصل لفظی در اینجا بر سه قسم است: «اصالة الاطلاق در هیئت»، «اصالة الاطلاق در مادّه» و «اصالة التطابق بین عالم ثبوت و اثبات». مورد سوّم را اینجا توضیح نداده ولی در بحث صیغه ی امر فرموده:

هرگاه صیغه ی امری بکار برده می شود، عالم ثبوت آن که می گوییم مطلوب است، یعنی دارای چیزهایی است که باعث شده مورد طلب واقع شود مثل مصلحت، حسن ذاتی و امثال اینها؛ و اینها در خود مطلوب است نه در غیرش؛ حال در عالم اثبات که مورد امر و طلب واقع شد، اصل این است که عالم اثبات با عالم ثبوت مطابق باشد و نتیجه ی تطابق در اینجا نفسی بودن وجوب است نه غیری بودن.(پایان)

1. . كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 200 [↑](#footnote-ref-1)
2. . بحوث في علم الأصول، ج‏2، ص: 225 [↑](#footnote-ref-2)